

تحقیقات نشان می‌دهد که خستگی راننده یکی از عوامل مؤثر در بیش از ۲۰ درصد تصادفات جاده‌ای و بیش از یک چهارم تصادفات کشنده و جدی است.

آشنایی با مستند

چهل هزار فرزند

خاطرات بهجت افراز از روزهای جنگ تحمیلی و مسئولیت اداره اسرا و مفقودین در آن ایام به روایت تصویر نیز بیان شده است. مستند «چهل هزار فرزند» به کارگردانی نورالله نصرتی، فیلم مستندی است که به اتفاقات تاریخی دوران جنگ تحمیلی و نقش اداره اسرا و مفقودین هلال احمر در جست‌وجو و پیوند اسرا با خانواده‌هایشان می‌پردازد. در اپیزود نخست این مستند که «زندان حجاج» نام دارد، نقض حقوق بشر توسط رژیم بعث بر روی و این اتفاق از طریق بازخوانی گزارش‌های صلیب سرخ روایت می‌شود. اپیزود دوم به نام «باغ هلال» به نقش اداره اسرا و مفقودین در دوران دفاع مقدس و پس از آن در حوزه مسائل مربوط به مفقودین و اسرا می‌پردازد. اپیزود سوم هم با نام «قاصدان سپید و سرخ» به ماجرای تبادل شش میلیون نامه بین اسرا و خانواده‌هایشان اختصاص دارد. اما اپیزود پایانی که «چهل هزار فرزند» نام گرفته است، روایتگر خاطرات تلخ و شیرین بهجت افراز از همنشینی مادرانه‌اش با خانواده‌های اسرا است. در این اپیزود ارتباط عاطفی بهجت افراز با مادر یکی از اسرای جنگ تحمیلی بازخوانی می‌شود. مستند چهل هزار فرزند سال ۱۳۹۶ توسط اداره کل روابط عمومی و ارتباطات مردمی جمعیت هلال احمر تولید شده است.

به بهانه درگذشت بهجت افراز:

بانویی که امید چشم‌های منتظر بود

شهروند | خاطر آتش آن قدر هست که صدها صفحه کتاب هم کفاف آن همه حکایت و روایت از چشم‌انتظاری و ایثار را نمی‌دهد. داستان بهجت افراز از معلمی در سن نوجوانی در زادگاهش چهرم و سپس شیراز شروع می‌شود؛ معلمی که حکایت و مسلک زندگی‌اش به واقع درسی است پر از نکته. روایت اصلی زندگی این بانو اما در جنگ تحمیلی و نقش‌اش در دفاع مقدس از لقیش شروع می‌شود؛ «ام‌الاسرا» لقبی است که توسط مرحوم سیدعلی اکبر ابوترابی انتخاب شد. این لقب از آن جا آمده که این بانو ۱۸ سال تمام پناه و امین خانواده اسرا شده بود. خودش تعریف می‌کند که آن زمان در سال‌های آغازین دفاع مقدس، اداره مفقودین و اسرای هلال احمر تأسیس شد و مسئولیتش به من پیشنهاد شد: «وقتی شنیدم کار در زمینه هلال احمر و کمک به خانواده‌های مفقودین و اسراست، همان‌جا تصمیمم را گرفتم و موافقتم را اعلام کردم.» بهجت افراز بعد از بازنشستگی از آموزش و پرورش این مسئولیت را قبول می‌کند و چنان در این کار غرق می‌شود که بیشتر وقتش را حتی زمانی که در خانه است، به امورات اسرا و مفقودین اختصاص می‌دهد. به قول خودش این کار از اساس روز و شب نمی‌شناخت. در طول ۱۰ سالی که بسیاری از فرزندان وطن در اردوگاه‌های اسرای بعضی اسیر بودند و بسیاری از خانواده‌ها خبری از زنده، اسیر یا شهیدبودن جگر گوشه‌شان نداشتند، اداره مفقودین و اسرای هلال احمر به مدیریت این بانوی محترمه، قریب به ۶ میلیون نامه و فرم جست‌وجو بین اسرا و مفقودین و خانواده‌های چشم‌انتظار رد و بدل می‌کند. بانو بهجت افراز تا پایان سال ۱۳۸۰ در این اداره خدمت کرد و بعد از ۱۸ سال خدمت شبانه‌روزی در زمره بانوان مبارز پیشکسوت قرار گرفت. این بانوی تأثیرگذار ۲۲ دی ماه ۱۳۹۷ در ۸۵ سالگی چشم از جهان فرو بست؛ بهجت افراز اما برای همیشه در تاریخ فدائیکاری این مرز و بوم زنده خواهد بود.

درباره خالق «چشم تر» از زبان خودش

خبرسان چشم‌انتظاران

دوباره این نامه‌ها به ژنو و از آن جا به صلیب سرخ تهران فرستاده می‌شد و آنها هم به دست ما می‌رساندند و ما هم به خانواده‌هایشان اطلاع می‌دادیم که فرزندان مفقود نیست، بلکه اسیر و زنده است و این همه نامه‌ای که برای شما فرستاده است. ۶ میلیون نامه در مدت ۱۰ سال اسارت دریافت و مبادله کردیم. وقتی عکس‌ها و نامه‌ها و خبر اسارت فرزندان کشورمان می‌آمد، حس بسیار خوبی داشتیم. به خانواده‌ها خبر می‌دادیم که آنها بسیار خوشحال می‌شدند و خدا را شکر می‌کردند و گاهی در همان اتاق کار ما به سجده می‌افتادند و خدا را شکر می‌کردند. ما در این مدت اشک‌ها، شین‌ها، لبخندها، صبرها و آرامش‌های بسیاری دیدیم و تجربه کردیم.

خاطره‌ها

در جنگ افرادی شهید اعلام شده بودند و خانواده‌هایشان مجلس ختم هم گرفته بودند و سنگ مزاری نمادین هم برای آنها تهیه کرده بودند. زمانی که لیست اسرا را که از عراق می‌آمد، می‌دیدیم که اسم ایشان هم جزو اسرا است، به خانواده‌ها خبر می‌دادیم و به آنها تبریک می‌گفتیم که فرزندان تان یا همسر تان اسیر هستند. این صحنه‌ها بسیار شاد آفرین بود. خانواده‌هایی هم بودند که فرزند کوچک داشتند و بهانه پدر را می‌گرفتند. یک روز خانمی آمد که دست دختر سه ساله‌ای را گرفته بود و می‌گفت که چند روز پیش خواب همسرم را دیدم و صبح برای دخترم تعریف کردم. صبح او را به مهد کودک بردم. شب دخترم آمد و گفت می‌خواهم امشب کنار شما بخوابم. وقتی علتش را پرسیدم، گفت: «وقتی امشب پدرم به خواب ششما می‌آید، من هم او را ببینم!» گفتم اشکالی ندارد. نگاه کردم دیدم چیزهای کوچکی در جیب لباسش است. گفتم اینها چیست؟ گفت: «امروز که مهد کودک رفتم شکلات دادند، من آنها را نخوردم تا امشب که بابا را در خواب دیدم، اینها را به او بدهم.»

بیباید. من یک سال به طور افتخاری و بدون حقوق در آن جا مشغول به فعالیت شدم. آن جا مدرسه ایرانی وجود نداشت و برای این که فرزندانم از تحصیل محروم نشوند به ایران برگشتیم. وقتی به ایران آمدم یک روز در دفتر آقای وحید دستجردی که ایشان آن زمان رئیس جمعیت هلال احمر بودند، بودیم که آقای آن جا بود. آقای دکتر وحید به آن آقا رو کردند و گفتند خانم افراز همان کسی است که شما به دنبالش بودید. من پرسیدم موضوع چیست؟ گفتند کار اسرا و مفقودین جنگ بر عهده صلیب سرخ و جمعیت هلال احمر است. و این کارها بر عهده آقای صدر (پسر امام موسی صدر) است که ایشان هم نیاز به همکاری خانمی باتجربه دارند که کار اطلاع‌رسانی به خانواده اسرا و مفقودین را انجام دهد. گفتم آقای صدر الان آخرین روزهای ماه رمضان است، صبر کنید ماه رمضان تمام شود تا من بتوانم کارم را شروع کنم. آقای صدر خیلی استقبال کردند و آمدن من به آن جاهاماناً ۱۸ سال من در این کار مشغول به خدمت شدم. در جبهه اگر کسی مفقود می‌شد، خانواده‌ها و گواهی از نیروی اعزام کننده می‌آورد که فرزند ما مفقود شده ما هم فرم‌هایی داشتیم که خانواده باید آن را پر می‌کرد. بعد آن به انگلیسی ترجمه می‌شد و برای صلیب سرخ فرستاده می‌شد. همان طور که می‌دانید در هر جنگی صلیب سرخ در پایتخت هر کشوری دفتری دایر می‌کند؛ بنابراین صلیب سرخ بین الملل در تهران هم دفتر داشت. ما این نامه‌ها را برای آنها می‌فرستادیم و آنها هم آن را به ژنو می‌فرستادند. آنها در بغداد هم دفتر داشتند آنها هم نامه‌ها را پیگیری می‌کردند که این فرد در کجای عراق هست. اگر صدام اجازه می‌داد که بیرون و بازدید کنند، می‌رفتند بازدید می‌کردند و نام او را ثبت می‌کردند. یک شماره اسارت به آنها می‌دادند آنها هم به خانواده‌هایشان نامه می‌نوشتند و دو کارت اسارت پسر می‌کردند و

مدرسه رفاه هم رفت و آمد داشتیم. خواهرم مدیر مدرسه رفاه بود و خودم هم در آن مدرسه تدریس داشتم. خواهر کوچکترم دانشجوی پزشکی دانشگاه تهران با رتبه اول بوده او در ۱۶ سالگی وارد دانشگاه شده بود. زمانی که در سال ۱۳۵۳ فارغ‌التحصیل شد، روزنامه‌ها به عنوان جوان‌ترین پزشک ایران با و مصاحبه کردند. زمانی که انقلاب شد از سوسی آموزش و پرورش از ما خواستند که کار اجرایی انجام دهیم. در مهر شهر کرج محوطه وسیعی بود که متعلق به شمس پهلوی بود؛ دو ساختمان در آن ساخته بودند و بدون هیچ حفاظ و دیواری. افرادی هم که در آن منطقه ساکن بودند، خانه‌هایشان به سبک و بناهای اروپایی دیواری نداشت. و نرده‌کشی شده بود. مدرسه هم نرده و دیواری نداشت. من مدرسه را ندیده بودم اما قبول کردم که کارم را شروع کنم و آستین همت بالا زد تا کاستی‌ها جبران شود. با شروع جنگ مدرسه ما مرکز کمکرسانی به جبهه شده بود. اولیای مدرسه از طبقه مرفه بودند؛ من از آنها می‌خواستم که هر چه در توان دارند برای کمک‌رسانی به جبهه‌یابان و ندره‌بامی بختیم. شربت درستی می‌کردیم و... مقداری کاموا هم خریداری کردیم و از مادران دانش‌آموزان خواستیم تا دستکش، شال، کلاه و جوراب برای جبهه بیافند. وقتی هم که تعداد هدایا زیاد می‌شد با ستاد کمکرسانی به جبهه‌ها تماس می‌گرفتم تا وسایل را به جبهه‌ها اعزام کنند. در سال ۱۳۶۱ که من بازنشسته شدم، ۶۵ هزار تومان برای کمک به جبهه در حساب مدرسه بود که به مدیر بعدی تحویل دادم.

آغاز همکاری با جمعیت هلال احمر

از طرف سفیر ایران در دهلی نو با من تماس گرفتند و گفتند یک سری کارهای محرمانه است که باید انجام شود و نیاز به یک فرد معتمدی است که این کارها را انجام دهد؛ شما به همراه همسر و فرزندان تان به این جا

شهروند | من بهجت افراز سال ۱۳۱۲ در شهرستان چهرم در یک خانواده متدین متولد شدم، در چهار سالگی به مکتب‌خانه رفتم و قرآن را فرا گرفتم و در شش سالگی خواندن قرآن را به پایان رساندم. پس از آن در تنها دبستان شهر چهرم ثبت نام کردم و تا ششم ابتدایی را در همان دبستان و در میان دختران و پسران آن مدرسه نفر اول شدم. در آن زمان در شهر ما دبیرستانی نبود تا ادامه تحصیل دهم؛ این بود که در خانه به امورات منزل می‌رسیدم و کمک‌دست مادرم در کارهای روزانه بودم. وقتی نفر اول مدرسه شدم، به من اجازه تدریس داده شد. بعد هم رسماً استخدام شدم؛ یعنی با مدرک ششم ابتدایی معلم ششم ابتدایی هم بودم. معلم موفقی هم بودم؛ با وجودی که امتحانات نهایی بر گزار می‌شد و سوالات و بازرسان از شهر شیراز می‌آمدند، صددرصد قبولی شاگردانم را داشتم. دو سال دوره مقدماتی تربیت معلم را هم طی کردم و با معدل خیلی خوبی قبول شدم و به عنوان نخستین دختر دیپلم‌دار چهرم شناخته شدم. با آن سن کم مدتی مدیر مدرسه‌ای شدم که ششصد دانش‌آموز داشت؛ ۲۱-۲۲ ساله بودم. من مدیر مدرسه‌ای شدم که معلم خودم هم در آن جا تدریس می‌کرد و ۹ سال به همین منوال گذشت و بعد به شیراز منتقل شدم. در سال ۱۳۵۰ در کنکور شرکت کردم و در دانشگاه پذیرفته شدم و در رشته زبان عربی دانشگاه علامه طباطبایی فعلی که آن زمان دانشگاه ترجمه نام داشت، با رتبه اول پذیرفته شدم. صبح‌ها دانشگاه می‌رفتم و بعد از ظهرها هم تدریس داشتم که لیسانس را در سال ۱۳۵۴ گرفتم.

انقلاب و حضور در مبارزات

من به همراه همسرم در تمام لحظات انقلاب حضور و شرکت داشتم. ایشان هم فردمومن و متقی و فرد عاشق امام و انقلاب بودند. زمانی که من تدریس داشتم به

پیام تسلیت رئیس جمعیت هلال احمر به مناسبت درگذشت بهجت افراز

«ام‌الاسرا» از زندان تن‌رهید



رئیس جمعیت هلال احمر در پیامی درگذشت بهجت افراز معروف به «ام‌الاسرا» هلال احمر را تسلیت گفت. دکتر علی اصغر پیوندی در پیامی با اظهار تاسف از ضایعه درگذشت بهجت افراز، رئیس سابق اداره اسرا و مفقودین جمعیت هلال احمر، آورده است: «ضایعه درگذشت بانو بهجت افراز، تلاشگر عرصه خدمات انسان دوستانه و خداپسندانه، خانواده هلال احمر را بسیار متأثر و متأسف کرد. قطعاً ۱۸ سال خدمات خانم افراز در اداره اسرا و مفقودین جنگ تحمیلی به آزادگان و خانواده‌های آنان و خانواده‌های مفقودین سالهای دفاع مقدس هیچگاه فراموش نخواهد شد. ضایعه فقدان این بانوی تلاشگر را به خانواده معزز ایشان و خانواده‌های آزادگان و مفقودین و ایثارگران انقلاب اسلامی و سالهای دفاع مقدس تسلیت عرض نموده و از درگاه خداوند منان برای ایشان رحمت واسعه الهی و برای بازماندگان شان صبر آرزومندم.»

لازم به ذکر است خانم بهجت افراز رئیس سابق اداره اسرا و مفقودین جمعیت هلال احمر در طول سال‌های دفاع مقدس، شنبه شب ۲۲ دی ماه - دعوت حق را لبیک گفت. آن زنده یاد از طرف مرحوم دکتر وحید دستجردی رئیس وقت جمعیت هلال احمر به عنوان مسئول اداره اسرا و مفقودین جنگ تحمیلی دعوت به همکاری شد و از ابتدای سال ۱۳۶۳ تا پایان سال ۱۳۸۰ در این اداره به آزادگان و خانواده‌های آنان و خانواده‌های مفقودین سال‌های دفاع مقدس خدمت کرد. دو کتاب «ام‌الاسرا» و «چشم تر» حاوی خاطرات ایشان از سوانح مبارزاتی خانوادگی افراز و همچنین سال‌های خدمت در اداره اسرا و مفقودین جمعیت هلال احمر است.



▲ کارمندان اداره اسرا و مفقودین در دوران جنگ تحمیلی همگی از بانوان هلال احمری بودند. آنها دانشوران و نهادهای حل مشکلات خانواده اسرا و وقت می‌گذاشتند.



▲ وقتی آزادی از بند اسارت‌ها می‌شد، مادران چشم‌انتظار با قطعه عکس از فرزندان به باغ هلال می‌رفتند تا خبری از عزیزان‌شان بگیرند.



▲ بهجت افراز دیگر عضوی از خانواده‌های اسرا شده بود. پای درد دل‌شان می‌نشست و حتی همزمان ویژه مراسم ازدواج برخی از اسرا پس از آزادی بود.